

بررسی مبانی جرم‌شناسی راست جدید

دکتر محمدرضا الهی منش^۱ / بهاره مزدهی^۲

* نوع مقاله: ترویجی / تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۹ / تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۰۴

چکیده

هدف از مقاله حاضر بررسی مبانی جرم‌شناسی راست جدید می‌باشد. بررسی‌ها نشان می‌دهد دیدگاه جرم‌شناسی راست جدید تحقق عملی سیاست‌های نظام جزایی را امری مبتنی بر کنترل و اداره آن دسته گروه‌های موجود در جامعه می‌داند که از شباهت‌های بیشتری با طبقات فرودست برخوردارند. جرم‌شناسی راست جدید متضمن سخت‌گیری و شدت‌گرایی بر مجرمان است این سیاست به منظور کنترل بزهکاری، عموماً مجرمان جرائم جنسی و جرائم خشونت بار به ویژه تکرار کنندگان این جرائم را مورد هدف قرار داده و بر سخت‌گیری کیفری از جمله اعمال مجازات‌های سخت و طولانی مدت بر این دسته از مجرمان تأکید می‌کند. رویکرد راست نو تدبیر نوآورانه‌ای است و بیش از آن که به معنی سخت‌گیری و شدت در کیفر یا برخورد قهر آمیز پلیس با متخلفین باشد، نوعی سیاست عمومی نظارت و کنترل بر بی‌نظمی‌های اجتماعی و جرائم خرد است. به عبارت دیگر شاهد الهام بخشی رویکرد راست جدید از نظریه پنجره‌های شکسته و راهبرد تسامح صفر هستیم. رویکرد راست نو به جای این که یک نظریه اصولی و منسجم و معقول باشد، بیشتر نوعی جهت‌گیری خاص سیاسی است. اگر چنین رویکردی در جرم‌شناسی مطرح نمی‌شد یک نقص عمومی قانون و مقررات حاصل می‌شد. به طور کلی همانند اغلب نظریات جرم‌شناسی محبوبیت جرم‌شناسی راست جدید را نمی‌توان از محیط سیاسی اطراف آن تفکیک کرد.

واژگان کلیدی: جرم‌شناسی راست جدید، راهبرد تسامح صفر، نظریه پنجره‌های شکسته.

^۱ استادیار و عضو هیأت علمی، دانشکده حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال.

m.elahimanesh92@yahoo.com

^۲ دانشجوی دکتری تخصصی حقوق جزا و جرم‌شناسی، دانشکده حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران شمال.

(نویسنده مسئول)

bahare.mojhdehi@gmail.com



مقدمه

رنالیست راست گرا بر خلاف چپ گرا تمرکز مطالعاتی خودش را بر نقطه نظر واقعی در مورد علت جرم و رفتار ناشی از آن استوار کرده تا این که به یک سری اصول اجرایی خاص. بر این اساس راست گرا تمامی تجزیه و تحلیل خودش را به صورت اصول های منظم مثبتی دسته بندی کرده است. بنابراین ارزشیابی واقعی از علل جرم و از همه مهم تر پیشگیری از آن که توسط راست گرا مطرح شده بر این عقیده است که واقعیت جرم بسیار به این اصل نزدیک است که می گوید آنچه می بینی همان چیزی است که به دست آوردی یعنی هر مسأله ای به خود انسان بر می گردد. اگر نگاهی به دو اصل سازمان یافته این گروه داشته باشیم این نظریه تا حدودی روشن تر خواهد شد.

۱- از نظر ایدئولوژی، راست گرا اساساً در برخورد های سیاسی خود مصلحت گر است. اهمیت این موضوع دو جنبه دارد:

الف: به جای این که فقط به یک سری اصول در مورد جرائم معتقد باشد سعی آنها این است که رفتار اجتماعی را کنترل و از وقوع آن ممانعت به عمل بیاورند.

ب: در رابطه با این اقدامات سعی کرده اند ابتدا تفاوتی در مورد رفتار نا هنجار با جرائم با رفتارهای مطلوب اجتماعی قائل باشند تا بتوانند در این راستا مجازات یا اقدامات پیشگیرانه را اتخاذ کنند و همان طور که انتظار آن می رود گروه راست گرا به دنبال قدرت طلبی و یا ساختارهای ایدئولوژی در جامعه نیست بلکه به جای این که به طبیعت جرائم بپردازد به دنبال علت جرائم است.

۲- از نقطه نظر اجرایی یا دستور العمل اعداد و ارقام آماری که از سوی مسئولین ذی ربط اعلام می گردد، چه کم و چه زیاد بیانگر دغدغه اصلی جامعه در مورد رفتارهای نا مطلوب است. البته این نوع برخورد همان برخوردی است که گروه چپ گرا برای دفاع از خودش نشان داده است. (ویلسن و کلینگ، ۱۳۸۲، ۲۰۵)

رویکرد راست جدید را می توان در راستای جنبش بازگشت به کیفر (فرهنگ جدید کنترل جرم) تجزیه و تحلیل کرد. از آنجا که آرمان های بازپروری و پیش گیری با بحران مشروعیت و کارآیی رو به رو شدند و در پی آن، رویکرد عده ای از حقوقدانان کیفری و جرم شناسان و نیز نگاه دولت ها به بزهکاری و کنترل اجتماعی جرم متحول شد. دولت ها که با مطالبات روز افزون مردم در زمینه تأمین امنیت و آسایش رو به رو شده بودند این بار به نظریه ها و رویه ها و سیاست های جدید



محافظه کارانه در قبال بزهکاری روی آوردند که از آن به عبارتی به عنوان جنبش بازگشت به کیفر و به جهت دیگر به عنوان فرهنگ جدید کنترل جرم (تعبیر گارلند) یاد می‌شود (گارلند، ترجمه ملک محمدی، ۱۳۹۷) در چارچوب جنبش بازگشت به کیفر، از این پس بزه کار فردی تلقی می‌شود که بنا به ملاحظات سود جویانه به فعالیت مجرمانه روی می‌آورد، (دیدگاه بنتام و گری بیکر) پس یک کنش گر اقتصادی است، یا زندگی مجرمانه را با آگاهی انتخاب می‌کند. (دیدگاه کوسن) (کوسن، ترجمه صدیق، ۱۳۸۵) بنابراین، یک فرد عقلانی، محاسبه گر و دارای راهبرد است. یا به لحاظ اخلاقی مسئول اعمال خود از جمله خطایی است که در قالب جرم مرتکب می‌شود که در نتیجه فردی تقصیر کار و سزاوار مجازات با توجه به تناسب میزان شدت خطای ارتكابی است (کارکرد اخلاقی)، و نیز بازدارندگی و کارکرد فایده گرا و پیامد گرای خود با تکیه بر جنبه های سزا دهی، ارباب انگیزی، عبرت آموزی واکنش های کیفری می‌باشد. بنابراین سیاست کیفری از این پس باید از مدل عدالت یا مدل کیفری پیروی کند و نه از مدل رفاه کیفری یا مدل حمایتی معمول. (ابرناد آبادی، ۱۳۹۲، ۷۲) بر این اساس هدف از پژوهش حاضر که به روش توصیفی تحلیلی می‌باشد، این است که به بررسی اصول جرم شناسی راست جدید بپردازد.

۱- مفهوم اصطلاحی راست جدید

اصطلاح راست نو یک برجستگی است که در چند دهه گذشته به جنبش فکری و سیاسی اعم از نژاد پرستی، فاشیسم، اجتماع، زیست شناسی، اکثریت اخلاقی و بنیادگران مسیحی و مانند آن به هر نوعی از ضد سوسیالیسم و هم چنین به تجدید حیات (احیاء) هر دو نوع لیبرالیسم کلاسیک و محافظه کاری سنتی اعمال شده است. در واقع تشخیص منطقی که در ورای طبقه بندی مرسوم به چپ و راست است مشکل است، به دلیل این که به عنوان مثال، آیا جمع گراها، و شارحان ضد فردگرا و ضد سرمایه داری اعم از نژاد پرستی، یهودی ستیزی، سوسیالیسم ملی فاشیسم به همراه ضد جمع گراها، و شارحان طرفدار فردیت گرایی بازار آزاد و آزادی فردی در چیزی به عنوان راست جدید جمع شده‌اند؟

پیش فرض ها یا در واقع شیوه های اخلاقی، سیاسی و اقتصادی فاشیست ها و سوسیالیست های ملی عملاً با شیوه های مارکسیستی و سوسیالیستی جمع گرایان یکسان است. این استفاده از طیف چپ به راست به نظر می‌رسد در بهترین حالت نتیجه جهل و یا اشتباه و یا در بدترین حالت، نتیجه تبلیغات مبهم و تاریک حزبی باشد. متأسفانه واژه راست نو اخیراً به یک پدیده بسیار واقعی تبدیل شده است، که شامل ظهور مکاتب اندیشه و نویسندگانی است که ویژگی مشترکشان رد نقد



موضوعی نسبت به جهان بینی مسلط سوسیالیسم مارکسیسم در اشکال بی شمار از آموزه های جبرگرایی اجتماعی و مداخله دولت در زندگی شخصی سیاسی و اقتصادی است. در پارادایم رسمی جرم شناسی، البته با برخی از تغییرات به طور خلاصه، مسلماً به عنوان اخلاقیات ضد تنبیهی و فقه مدلی جبرگرا از علل جرم و جنایت و مسئولیت کیفری توصیف می شود. آنچه درباره راست جدید فهمیده می شود نشان دهنده یک رد است که البته یک رد (نپذیرفتن) کامل از این پارادایم نیست. این مطلب تا حدود زیادی می تواند متشکل از چهار جریان فکری عمده در نظر گرفته شود:

۱- بیان رادیکال حقوق طبیعی لیبرالیسم کلاسیک و یا آزادی.

۲- استفاده شدید از ابزارهای مفهومی لیبرال بازار آزاد.

۳- ارائه مجدد محافظه کاری سنتی.

۴- یک ارزش رایگان که اساساً تجربه گرا است و نقدی از سیاست های تثبیت شده است. (تام سی،

۱۹۹۱)

۲- تجلی جرم شناختی فرهنگ جدید کنترل جرم در سخت گیرانه شدن سیاست کیفری

با پیدایش فرهنگ جدید کنترل حول جرم و اتخاذ سیاست های متمایل به سخت گیری بیشتر بر مجرمان و متهمان جرم شناسی نیز دچار تحولاتی شد و نسخه های جدیدی ارائه داد که تقویت کننده مضامین سیاست کیفری جدیدی بودند. این نسخه های جدید جرم شناسی حاوی مضامینی دو گانه و تفکیک آمیز هستند که تحت عنوان کلی جرم شناسی راست جدید به دو بخش جرم شناسی خودی و جرم شناسی دیگری تقسیم می شوند. این تفکیک با ایجاد دو دستگی و القاء احساس ترس و بیگانگی نسبت به مجرمان، مسیر را برای اعمال سیاست سخت گیرانه کیفری سهل می کند. مفهوم جرم شناسی راست نو و پیدایش فرهنگ جدید کنترل جرم، جرم شناسی را نیز متحول کرد. در واقع جرم شناسی نمی توانست وقایع و تغییرات اجتماعی را نادیده بگیرد، به همین دلیل به سوی نوعی واقع گرایی پیش رفت، رویکردی که آنتونی بنت و پانل تاکاژی از آن به عنوان نوعی جرم شناسی واقع گرای جدید یاد کردند. این نوع جرم شناسی ادعا می کند آسیب وارد شده از طرف مجرم بر افراد یا جامعه آسیبی واقعی است. مجازات، اثر مثبتی در حفاظت از جامعه در قبال این افراد دارد و مهم تر از همه این که مجرمان افرادی هستند پست و حقیر که استحقاق همدردی و دلسوزی ندارند. نظریه جرم شناسی که به طور مشخص در بردارنده یا به عبارتی



معاضدت کننده این مضامین است، نظریه کنترل با تعهدات اجتماعی هیرشی است که آن را در سال ۱۹۶۹ در کتاب «علل بزهکاری» خود معرفی کرد (هرسی، ۱۹۶۹) و سپس در سال ۱۹۸۰ با همکاری گاتفردسن تحت عنوان نظریه خود کنترلی تکامل یافت. (طاهری، ۱۳۹۲، ۱۱۰)

هیرشی نظریه خود را در پی پاسخ دادن به این سؤال که چرا برخی افراد مرتکب جرم نمی‌شوند مطرح کرد. زیرا او انسان را ذاتاً هنجار شکن می‌دانست. پس آن چه مهم است این است که چرا برخی از انسان‌ها به رغم تمایلات درونی‌شان مرتکب جرم نمی‌شوند. از نظر هیرشی پیوندها و علقه‌های هر شخصی با افراد و محیط پیرامون اش نقش کنترل کننده را در عدم ارتکاب جرم توسط وی ایفا می‌کند. او با تحقیق گسترده خود از چهار عامل به عنوان پیوندهای اجتماعی که از مجرم شدن افراد جلوگیری می‌کنند، نام برد: ۱- وابستگی ۲- تعهد ۳- درگیر شدن و ۴- باور و اعتقاد و احترام (هرسی، ۱۹۶۹) بعد ها گاتفردسن و هیرشی نسخه جدیدی از نظریه خود ارائه دادند که بر خویشتن داری و خود انتظامی به عنوان عامل کنترل اشاره می‌کند. آن‌ها بر فریب درونی شدن هنجارهای اجتماعی، به جای فرآیند ایجاد تعهدات اجتماعی تأکید کردند. بر طبق این نظریه افرادی که قادر به اعمال خود کنترلی هستند، افرادی‌اند که رفتارهای مجرمانه کمتری از خود نشان می‌دهند. آن‌ها بیشتر بر فرایند اجتماعی شدن در سال‌های اولیه زندگی تأکید می‌کنند به نظر هیرشی و گاتفردسن، مجرمان کسانی هستند که درجه خود کنترلی ضعیفی دارند. (هرسی و گوتفردوسن، ۱۹۸۰)

در واقع این جرم شناسی روایت گر رویکرد واقع گرای جرم شناسی دوران اخیر و هم چنین بازگو کننده مضامینی است که رویکردهای عقلانی به جرم ارائه می‌کردند. بدین سان رویکردهای جدید جرم شناسی منعکس کننده مضامین و دغدغه‌هایی هم چون افزایش کنترل اجتماعی جرم، اعمال کیفرهای بازدارنده، ناتوان و محروم کننده مجرمان (طرد/ اخراج) و ماهیت انتخاب عقلانی جرم هستند. در واقع در همین فضای فکری است که جرم به یک اولویت سیاسی تبدیل شده و وارد گفتمان سیاستمداران می‌شود، تا جایی که سیاستمداران جرم را مهم‌تر از آن می‌دانند که به دست جرم شناسان بسپارندش.

سیاست زدگی جرم در چنین شرایط اقتصادی و اجتماعی توأم شد با سلطه دیدگاه‌های محافظه کارانه در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی. این دیدگاه‌ها که با چرخش ایدئولوژیک به اندیشه‌های جناح راست سیاسی همراه و برآمده از جهان بینی محافظه کاری بود در عرصه جرم شناسی به جرم شناسی راست جدید مشهور شد. در واقع راست جدید را نمی‌توان یک نظریه



مشخص لحاظ کرد بلکه رویکرد و یا جنبشی است که جهت گیری های خاص و بعضاً گوناگونی در امور اجتماعی دارد. شاید بتوان مبنای نظری سیاست کیفری سخت گیرانه در جرم شناسی را در جرم شناسی موسوم به راست جدید جستجو کرد؛ زیرا آثار چرخشی عقیدتی به سمت جناح راست، زمینه رشد و تقویت سیاست‌های قانون و نظم را فراهم کرد و به اعمال سیاست‌های کیفری سخت گیرانه منجر شد. به طور کلی جرم شناسی راست جدید دو مضمون اصلی دارد:

۱- قرار دادن مسئولیت مستقیم بر عهده فرد.

۲- تأکید مجدد بر اهمیت مجازات.

اگر چه این دیدگاه‌ها مبتنی بر تلاش‌ها و تفکرات جرم شناسان بود و پایه های علمی داشت، اما اتخاذ دیدگاه های سخت گیرانه نسبت به مجرمان تنها مبتنی بر این یافته های علمی و نظرات کارشناسانه نبود. در واقع آنچه به عنوان «جرم شناسی راست جدید» شناخته می‌شود مبتنی بر دو دسته آراء و دیدگاه است و دو جنبه دارد:

۱- جنبه علمی، کارشناسانه که مبتنی بر نظرات و تلاش‌های جرم شناسان است و از آن به عنوان جنبه‌ی علمی این رویکرد یاد می‌شود. این جنبه به شکل گیری نظریات جدید نسبت به جرم و مجرم منجر شد.

۲- جنبه ایدئولوژیک و توده گرایانه که مبتنی است بر گرایش‌ها و تحولات سیاسی که از آن به عنوان جنبه عملی این رویکرد یاد می‌شود و در نهایت منجر به اتخاذ سیاست‌هایی عوام گرا می‌شود.

۳- مفاهیم اساسی جرم شناسی راست نو

عناصر اساسی جرم شناسی راست نو، شامل ترکیبی از اخلاقیات محافظه کارانه و ویژگی‌ها و خصلت‌های رقابت جویانه بازار آزاد بود. این موضوعات گاهی اوقات همدیگر را در مقوله سیاست‌های خاص تکذیب می‌کردند. با این حال مسأله مهم و قابل ذکر این است که به منظور مسئول قلمداد کردن آنها به خاطر اعمالشان و نیز مجازات خطاکاران، آن هم به یک شیوه منسجم، همیشگی و دائم لازم است که «با مجرمین خشن تر» برخورد کرد. جرم شناسی راست نو با



نظریاتی که بر موضوعاتی نظیر «معالجه» و «اصلاح و درمان» به جای اعمال مجازات تأکید می‌کردند، مخالفت می‌نمود.

این نظریه با نظریات جرم‌شناسی تحقیقی (اثباتی) متعارف که دارای نوعی دیدگاه حساب شده و معلوم در مورد علل وقوع جرم بودند، مخالفت می‌کرد به جای این که قاطعانه این مطلب را اظهار بکند که این مردم هستند که انتخاب می‌کنند و لذا آنها هستند که باید هزینه این انتخابشان را بپردازند. به طور خلاصه، مطلب اصلی در این است که اگر شما جرمی را مرتکب شده‌اید بنابراین شما هستید که باید به زندان بروید. نظریه جرم‌شناسانه راست نو شامل چندین شاخه می‌شود برخی از آنان بیشتر به نظریات فیلسوفانه موجود در مورد ماهیت فعالیت بشر می‌پردازد و برخی دیگر به مطالب و موضوعاتی که مربوط به نظریه‌های تلافی‌کننده محکومیت‌ها هستند. یعنی به اینکه مجازات‌ها به نوعی تلافی و جبران جرائم هستند، می‌پردازد. برخی دیگر به موضوعات و تحلیل‌های اقتصادی در مورد علل به وجود آورنده‌ی جرم و واکنش اجتماعی در مورد علل جرائم می‌پردازند. با این حال به صورت اجمالی جهت گیری‌های کلی این رویکردها به وسیله بررسی دو نظریه عمده: الف) حزب آزادی خواه جناح راست و ب) نظریه محافظه کاران سنتی، در مورد این که ماهیت جرم چه می‌باشد و کنترل جرائم چگونه صورت می‌پذیرد، نشان داده خواهد شد. هر کدام از این نظریات با مجازات و تأدیب مجرمین سرو کار دارند، با این حال تحلیل کلی موجود در جامعه متفاوت است. (هیتز و وایت، مترجم صدیق، ۱۳۸۹، ۲۰۹)

۴- حزب آزادی خواه جناح راست

نظریه آزادی خواه جناح راست به روزهای گذشته لیبرالیسم کلاسیک، بر می‌گردد، که مشخصه اصلی آن کاپیتالیسم بازار آزاد و حداقل مداخلات دولت بود، و این مداخلات دولت نیز شامل فراهم کردن مقررات مربوط به رفاه بود. در این رویکرد نوع بشر به عنوان موجوداتی فرض شده‌اند که دارای اراده آزاد می‌باشند. این نظریه بر روی یک فلسفه اخلاقی خود محوری (خود خواهی) بنا شده است که عنوان می‌کند تنها قیود موجود در مورد رفتار، آنانی هستند که بیان می‌کنند ما مواظب هستیم که به دیگران زور نگوییم و فشار وارد نکنیم. این دیدگاه انسان را دارای طبیعتی انحصار طلب و فرد گرا به حساب آورده و از سوی دیگر، جرم را بر حسب تجاوز به دارایی‌های شخصی تعریف می‌کند. (نجفی توانا و دارابی، ۱۳۹۵، ۲۱۴)



ویژگی‌ها و خصلت‌های رقابت جویانه هم در این نظریه نفوذ کرده است. به طور معمول این مسأله با نظریه دارایی خصوصی داشتن به عنوان اولین حسن نظام عدالت کیفری و سیستم قانونی ارتباط دارد. با توجه به این مطلب که جرم در قالب الفاظ ناقص قانونی دارایی خصوصی که شامل تجاوز به هویت فیزیکی یک فرد نیز هست، تعریف می‌شود. به طور کلی این نظریه جرم را به صورت محدودی تعریف می‌کند، یعنی تنها آن دسته اعمالی که «حقوق طبیعی» را نقض می‌کنند، جرم به شمار می‌روند. از آنجا که فرد به طور طبیعی به عنوان موجودی انحصار طلب و فردگرا فرض شده است، و از آنجایی که جرم بیشتر در مقوله دارایی خصوصی تصور می‌شود، بنابراین نقش دولت باید با آن دسته از موضوعاتی که اشخاص دیگر به واسطه عملکرد اجتماعی افراد دیگر عملاً مورد تعرض قرار می‌گیرند، محدود شود.

به بیان دیگر حداقل مداخله دولت در زندگی افراد وجود داشته باشد. هر گونه مداخله ای هم که صورت می‌گیرد، می‌باید تنها به دنبال تقویت و حمایت از آزادی افراد و نیز حمایت از دارایی خصوصی باشد. این گونه به نظر می‌رسد که علل به وجود آورنده جرائم با اشخاص ارتباط دارند. با طرح دوباره مفهوم خودپسندی و خود محوری و حقوق آنها این نظریه ادعا می‌کند که اعمالی که انجام داده‌اند، باعث به وجود آمدن توجیهاتی برای آنها شده است. برای نمونه این گونه استدلال می‌کنند که اگر بخواهیم از تنوع و گوناگونی بیولوژیکی و یا عوامل از پیش تعیین شده اجتماعی نظیر فقر صحبت کنیم، وجود هر گونه مفهوم قدرت انتخاب را در توانایی افراد برای انتخاب نوع رفتار و فعالیت از ذهن دور کرده‌ایم. (هیتز و وایت، مترجم صدیق، ۱۳۸۹، ۲۱۰)

۵- نظریه محافظه کار سنتی

تأکید اصلی این نظریه بر روی اهمیت اخلاق در حفظ و صیانت از مسئولین جامعه یا اولیای امور قرار گرفته است. بنابراین اگر فردی کاری را انجام دهد که به نظر غلط برسد یا مضر به حال جامعه باشد، باید به منظور حفظ استانداردها و ملاک‌های اخلاقی به سرعت و به طور شایسته ای مجازات شود. در عین حال این نکته اهمیت دارد که ملاک‌ها و معیارهای اخلاقی و همچنین خطوط راهنمای عملکرد صحیح را روشن و مشخص نمود. به طور کلی محافظه کاران سنتی در مورد مطالعه رفتارهای مستهجن و هرزه نگاری، رفتارهای جنسی، استفاده از مواد مخدر و سقط جنین دارای نظریات ضد لیبرالیستی می‌باشند. این بدان معناست که آنان متمایل هستند تا در عرصه‌هایی که به عنوان جرائم بدون بزه دیده شناخته شده‌اند، مداخله نکنند. در حقیقت اغلب



موارد نظریه محافظه کاران متمایل است که مداخله دولت را در زندگی اجتماعی روزمره افزایش بدهد.

نظریه محافظه کار سنتی منظر گسترده تری را در مقایسه با نظریه حزب آزادی خواه جناح راست در رابطه با این که چه چیزهایی باعث پدید آمدن جرم می‌باشد، اتخاذ کرده است. نظریه محافظه کاران در مورد جرم این است که جرم نه تنها شامل آن دسته از عملکردهایی می‌شود که اموال یا اشخاص را به خطر می‌اندازند، بلکه شامل اعمالی که از نظر روانی و اخلاقی جرم به شمار می‌آیند نیز می‌شود. بنابراین امکان دارد که در نظر مسئولین و اولیای امور تعرض به یک سری از ارزش های سنتی خاص و عقاید عمومی مردم به عنوان رفتار مجرمانه فرض گرفته شود. از نقطه نظر این دیدگاه، جرم نه تنها مربوط به موضوع «انتخاب آزاد» می‌باشد، بلکه در عین حال با جنبه های خاصی از انسانیت نیز ارتباط دارد. به خصوص این گونه به نظر می‌رسد که اغلب مردم دارای «تمایلات طبیعی» خاص و ویژه‌ای هستند که با بسیاری از اهداف متمدنانه یا اصلی جامعه مغایرت دارد. عقیده اصلی بر این است که همه مردم تا حدی در ماهیت شیطانی یا خطاکار می‌باشند. به منظور ملزم کردن خواسته‌ها و امیال «طبیعی» به انجام کار بد یا خطا، ضروری است که نظم و ترتیب قوی‌تر مبتنی بر از خود گذشتگی شخصی، نظم و انضباط فردی و تبعیت از مسئولین امر را پی ریزی کنیم. فرامین و دستورات باید بر هر چیزی، حتی عدالت مقدم باشد. این گونه بیان شده است که جرم به واسطه عدم تمایل افراد به پذیرفتن نظم و ترتیب و نیز تضعیف تدریجی اعتماد و ایمان افراد به سنت‌ها نظیر ایمان و اعتقاد به خانواده (پدرسالاری) و جستجوی خرسندی و رضایت آنی بدون این که فعالیتی در خور و شایسته صورت بدهند، به وجود آمده است. (هیتز و وایت، مترجم صدیق، ۱۳۸۹، ۲۱)

با توجه به این رویکرد اعمال مجازات بخش جدایی ناپذیر ممانعت از ارتکاب جرم می‌باشد. این بدان معناست که باید اعمال مجازات را در قالب تأثیراتش بر پایه های اخلاقی و معنوی آن هم از طریق روند بد نام کردن، در نظر آورد. در اصل اعمال مجازات نوعی تلافی اجتماعی می‌باشد و لذا امکان دارد با توجه به نقش مهم و نمادین اعمال مجازات در نزدیکی و پیوند اعضای جامعه به یکدیگر واکنشی را که متناسب با جرم نباشد نشان بدهد، در واقع ممکن است این مجازات بیشتر از میزان متعادل باشد.



۶- تحولات تاریخی راست نو

نظریه راست نو دارای روابط تاریخی گسترده با سنن و عرف های مختلف درون جرم شناسی می باشد. در واقع نظریه لیبرالیسم جناح راست با نظریه جرم شناسان کلاسیک به طور مشخص متفاوت می باشد. تأکید بر قدرت انتخاب مسئولیت افراد، اعمال مجازات و رعایت تناسب بین جرم و مجازات و حمایت از آزادی افراد و اموال و اشخاص، همگی دارای بازتاب های خود در بحث های سابق مرتبط با روابط اجتماعی می باشند. همچنین نظریه محافظه کاران سنتی در برخی نظریات جرم شناسی انعکاس پیدا کرده است. در این حال تأکید این نظریه بر نظم و انضباط، اجبار و خود کنترلی در مباحث تئوریک «نظریه کنترل» بازتاب پیدا کرده است. چه این نظریه بر روند زیست محیطی تأکید کرده و یا بر روند اجتماعی شدن صحنه بگذارد. نظریه کنترل اجتماعی هیرشی این گونه استدلال می کند که ماهیت جرائم با روابط شخص و جامعه ارتباط نزدیک دارد. (هیتز و وایت، مترجم صدیق، ۱۳۸۹، ۲۱۷)

برای نمونه همان گونه که نظریه کنترل اجتماعی توسط هیرشی در سال ۱۹۶۹، تنظیم و تدوین شده و بر این عقیده بنا شده است که این التزام و تعهد فرد به جامعه است که باعث ایجاد تفاوت در این مقوله می شود که آیا آنان از قواعد و ارزشهای کلی جامعه اطاعت می کنند (یا خیر؟). با توجه به این نظریه، تمامی مردم به طور ذاتی ضد اجتماعی بوده و اگر جرأت این کار را داشته باشند یا زمینه مساعد باشد این احتمال وجود دارد که دست به ارتکاب جرم بزنند. در نهایت امر این ماهیت پیوند با جامعه است که نوع رفتار کودکان را در مقابل جامعه آنها مشخص می کند. هیرشی در سال ۱۹۶۹ به طور نظری این نکته را مطرح کرد که پیوندها و روابط افراد با جامعه از چهار عنصر اساسی تشکیل شده اند:

۱- علاقه و دل بستگی: پیوند های احساسی، احترام و اهمیت به دیگران در زندگی یک فرد و به صورت کلی تر نسبت به عقیده دیگران حساسیت و احترام قائل شدن.

۲- تعهد و التزام: هزینه کردن وقت و انرژی برای فعالیت هایی نظیر تحصیل، و نیز روش ها و اهداف مختلف متعارف و غیر متعارف.

۳- درگیری: الگوهای مختلف زندگانی که فرصت ها و موقعیت های آنی و نیز دراز مدت را شکل می دهد. برای نمونه داشتن این عقیده که انجام کارهای متداول و متعارف قرار گرفتن جوانان را در موقعیت های غیر قانونی کاهش خواهد داد.



۴- باورها و اعتقادات: آن میزان و مقداری که جوانان به صحت قوانین و مقررات معتقد هستند.

رویکرد سنت گرای محافظه کار نیز چهره خود را در قالب گونه های خاص از نظریه پردازی های جرم شناختی و جامعه شناختی نمایان ساخته است. برای مثال می توان دید که تأکید این رویکرد بر مجازات به عنوان نوعی ابزار تقویت مرزهای اخلاقی، شباهتی بسیار با کار دورکیم دارد. زیرا همان گونه که گارلند می گوید، دورکیم مجازات را نهادی اجتماعی قلمداد می کرد که دارای ارتباطی عمیق با اخلاق و همبستگی اجتماعی است. (هیتز و وایت، مترجم سلیمی، ۱۳۸۳، ۳۰۹) وجود پیوندهای مستحکم ناشی از همبستگی اخلاقی، فراهم آورنده همان شرایطی است که سبب می شود گونه های متفاوت مجازات در چهره کنترل ناپذیر جلوه گر گردد و مجازات ها هم در جای خود به تقویت دوباره و هم چنین استحکام یافتن همین نوع پیوند های اجتماعی می انجامد. به همین سبب است که می توان گفت دورکیم، توجهی خاص به بررسی ماهیت مجازات داشته و این مضمون را به ویژه در قالب ارتباط آن با دو ایده «وجدان جمعی» و «نقش احساسات و عواطف در زندگی اجتماعی» مطالعه کرده است. (دورکیم، مترجم پرهام، ۱۳۶۹)

۷- سیاست کیفری سخت گیرانه، گونه ها و مضامین

طی چند دهه اخیر، در اکثر کشورهای غربی، تغییرات اساسی در جهت گیری عدالت کیفری صورت گرفته است و الگوی متفاوتی در عرصه سیاست کنترل جرم در جوامع مدرن ذخیره شده است. این تغییرات به طور عمده در جهت فاصله گرفتن از مدل حمایتی و نزدیک شدن به مدل عدالت هستند. از رهگذر این تغییرات رویکرد های متفاوتی نسبت به مقوله کنترل جرم مطرح شده است که از جمله می توان به بازگشت و احیاء دوباره رویکرد سزا دهی در قالب مکتب نئوکلاسیسم نوین و نیز رویکردهای مدیریتی جرم و ریسک محور اشاره کرد. این تغییر جهت ها به دنبال یک سلسله دلایل و بسترهای اجتماعی، سیاسی و اقتصادی روی داد. افزایش میزان جرائم در برهه ای از زمان توجه های بسیاری را به این مقوله جلب کرد. نظام اصلاح و درمان و سیاست باز پروری، از یک سو، در پیشگیری از تکرار جرم ناتوان به نظر می رسید و از سوی دیگر تغییر شرایط اقتصادی، تداوم مدل حمایتی مبتنی بر سیاست اصلاح و درمان را خارج از منطق عقلانی و اقتصادی می کرد. همه این موارد و هم چنین سیاسی و رسانه ای شدن مقوله جرم و تغییرات فرهنگی- اجتماعی مدرنیته متأخر موجب شکل گیری تمایلات سختگیرانه در عرصه سیاست کیفری شد؛ تمایلاتی که در برهه هایی از حمایت افکار عمومی نیز برخوردار شدند. این سخت گیری را می توان در دو چارچوب جداگانه بررسی کرد:



۱- سخت گیری کیفری که مبتنی بر مطالعات جرم شناسانه و داده های آماری است.

۲- سخت گیری سیاست زده و غیر علمی که مبتنی بر جهت گیری سیاسی، بازتاب جرائم در رسانه ها به جای مطالعه آماری آن و قائل شدن نقشی اساسی برای افکار عمومی است و تحت عنوان سخت گیری کیفری عوام گرا یا سیاست زده مطرح شده است. در واقع می توان از چهار رویکرد یاد کرد که هم عرض سیاست کیفری عوام گرا هستند و خود نیز متحمل تغییر و تحولاتی شدند: ۱- عدالت استحقاقی ۲- رویکرد حقوق بشری ۳- عدالت ترمیمی ۴- سیاست مدیریتی احتمال خطر ارتکاب جرم. (طاهری، ۱۳۹۲، ۱۲۶)

یکی دیگر از عرصه های تجلی سیاست کیفری سخت گیرانه حوزه عملکرد پلیسی و دستگاه های اجرایی است که به صورت سخت گیری هر چه بیشتر به ویژه نسبت به انحراف های اجتماعی و جرائم خرد، طرح و اجرای عملیات های ضربتی برای کشف، دستگیری و سرکوب مجرمان، تجهیز نیروی پلیس از نظر تعداد نفرات و تجهیزات و ... متجلی می شود. سیاست تسامح صفر به عنوان یکی از راهبردهای پلیسی که در دهه ۱۹۸۰ بر اساس نظریه پنجره های شکسته در آمریکا به کار گرفته شد، مثال بارز سیاست سخت گیری کیفری است. این سیاست ابتدا نسبت به جرائم خرد و سپس نسبت به جرائم مهمی چون مواد مخدر و خشونت آمیز به کار گرفته شد. در راستای بررسی جلوه های اجرایی سخت گیری کیفری، به بررسی راهبرد پلیسی تسامح صفر پرداخته می شود.

۸- سیاست تسامح صفر

یکی از مشخصه های سیاست کیفری سخت گیرانه محوریت پلیس در برقراری قانون و نظم است. اوج این پلیس محوری در سیاست تسامح صفر دیده می شود. سیاست تسامح صفر که از جلوه های سخت گیری کیفری است، بر اساس نظریه پنجره های شکسته «جیمز کیو ویلسون و جورج آل. کلینگ» طراحی شده است. نظریه پنجره های شکسته مبتنی بر این اندیشه است که بی نظمی و جرم با هم مرتبط هستند و به صورت توالی ای تکرار شونده در پی هم رخ می دهند. به عنوان مثال چنانچه پنجره ای از یک ساختمان شکسته شود و تعمیر نشود، به زودی دیگر پنجره ها نیز خواهند شکست. یک پنجره تعمیر نشده و شکسته خود نشانه از این است که هیچ کس نگران نیست و بنابراین شکستن پنجره هایی بیشتر هزینه ای را به دنبال نخواهد داشت. به این ترتیب به زودی کل ساختمان منهدم می شود. به همین ترتیب برای پیشگیری از انهدام جامعه نیز باید به محض شکسته شدن اولین پنجره، به سرعت با هنجار شکن برخورد شود تا این رفتار تکرار نشود. پذیرش



این نظریه در عرصه سیاست اجرایی مقابله با جرم سبب شد که پلیس راهبرد های مبتنی بر برخورد با هنجار شکنی ها را حتی با ارتکاب جرائم خرد و رویکرد تسامح صفری در مقابل آنها در پیش بگیرد.

سیاست تسامح صفر بر این اندیشه مبتنی است که پیشگیری از ارتکاب جرم بسیار آسان تر از اصلاح مجرم است. به موجب این سیاست با جرائم خرد باید همان گونه برخورد شود که با جرائم شدید. این سیاست سلبی و سخت گیرانه، حتی برخی بی نظمی ها و بی نزاکتی های اجتماعی را نیز در بر می گیرد. نظریه پنجره های شکسته حدود سی سال پیش یعنی زمانی که میزان جرائم در آمریکا و به ویژه در نیویورک به اوج خود رسیده بود، مطرح شد. همین مسأله باعث شد تا این نظریه مورد توجه مأموران اجرای قانون و نظم شهر قرار گیرد و در نهایت راهبرد پلیسی «تسامح صفر» با الهام از نظریه مذکور ارائه شود. رویکرد تسامح صفر مبتنی بر این اندیشه است که باید نسبت به هر گونه نقض هنجار اجتماعی اعم از کیفری و غیر کیفری واکنش نشان داد. این واکنش در بیشتر مواقع جنبه کیفری دارد. در این رویکرد، دل نگرانی تناسب جرم و مجازات و با توجه به مسئولیت اخلاقی مجرم وجود ندارد، بلکه آنچه مهم است برقراری نظم از طریق به کنترل در آوردن تمامی رفتارهای شهروندان است. در واقع نوعی نگاه مدیریتی و کنترلی حضور دارد که به توسعه و مداخله حداکثری حقوق کیفری می انجامد.



نتیجه گیری

امروزه شاهد ظهور ابرهای سرکوب گر (جرم شناسی راست جدید) در آسمان سیاست های جنایی هستیم. بدین معنا که مداخله دولت در امور اقتصادی، رفاهی و اجتماعی به دلیل تنش ها و بحران های اجتماعی و اقتصادی در سطح ملی و بین المللی، هر روزه کم رنگ تر و بی اثر تر می شود و به مرور، جای خود را به مداخله افراطی دولتها در امور کیفری محافظ نظم و سرکوب هر نوع جرم یا انحراف می دهد. مسلماً جنبش های سرکوب گر در سه قوه قضاییه، مجریه و مقننه خود را نشان می دهد. نقش سیاستمداران جامعه مدنی و رسانه های گروهی را نباید فراموش کرد. زیرا از عوامل عمده شکل دهنده جنبش های سرکوب گر هستند. دولتها سرکوب گر، کم رنگ شدن حقوق و آزادی های فردی را موجب شده اند. در چنین فضایی، انتقام جویی دولتی، در قالب کیفردهی و مجازات های عبرت آموز (یعنی شدت مجازات آنقدر زیاد باشد که ارتکاب دوباره جرم را از سوی مجرم یا سایر افراد منتفی سازد)، توان گیری از مجرم (با توسل به حبس های طولانی مدت و بدون امکان استفاده از آزادی مشروط یا تعلیق) و کنترل گروه های خطرناک و منحرف، خود را آشکار می سازد. بدین سان، منطق کیفرشناسی نوین (جرم شناسی راست نو) ضمن گسترش زرادخانه کیفری تمام راهبردهای کیفری را نیز تغییر می دهد. در این جاست که (عدالت محاسبه گر) ظهور می کند به سخن بهتر بازپروری مجرمان اهمیت خود را از دست می دهد.

رویکرد راست نو تدبیر نوآورانه ای است و بیش از آنکه به معنی سخت گیری و شدت در کیفر یا برخورد قهرآمیز پلیس با متخلفین باشد، نوعی سیاست عمومی نظارت و کنترل بر بی نظمی های اجتماعی و جرائم خرد است. به عبارت دیگر ما شاهد الهام بخشی رویکرد راست جدید از نظریه پنجره های شکسته و راهبرد تسامح صفر هستیم. در این راستا، شیوه های تحقیقاتی کنشی (پیشینی) برای مدیریت گروه های در معرض خطر بزهکاری تدارک دیده شده اند. سرانجام باید افزود که نگرانی های ناشی از انتظام بخشی و مدیریت بزهکاری و احساس نا امنی باعث پذیرش و گسترش سیاست های معروف به «مدارای صفر» در قلمرو مداخله پلیسی شده است که با موفقیت چشمگیری نیز در دنیا رو به رو است (تسامح در برابر جرم).

سرانجام باید گفت که به طور کلی بدون ادعا در مورد تازگی بنیادین و کیفر شناسی نوین، عدالت محاسبه گر گذر دولت اجتماعی را به دولت اجتماعی امنیت گرا آشکار و روشن می سازد. طی این فرآیند، حفظ امنیت تنزل یافته در حد خرد، به هدفی بیشتر سیاسی تا اجتماعی، در نقش تبدیل



می‌شود. از سوی دیگر، کیفر به عنوان ابزار انتظام دولتی در سیاست کاهش خطرها در قبال جمعیت‌هایی که از این پس از نظر اجتماعی و اقتصادی بی‌حاصل هستند به کار می‌رود.

در واقع رویکرد راست‌نو به جای این که یک نظریه اصولی و منسجم و معقول باشد، بیشتر نوعی جهت‌گیری خاص سیاسی است. به همین دلیل رویکردهای نظری گسترده‌ای که از نظریه اقتدارگرایی عوام‌فریبانه و نظریه لیبرالیسم جناح راست تا محافظه‌کاران سنتی و نظریه کنترل وجود داشته‌اند در این پژوهش گرد هم آمده‌اند. با وجود تفاوت‌های موجود در میان این رویکردها، همگی این نظریات را به واسطه تأکیدی که بر روی حقوق، مسئولیت‌ها و اراده آزاد اشخاصی که مرتکب جرم می‌شوند، می‌توان توصیف کرده و به تصویر کشید. هر کدام از این نظریات دارای برداشت و ذهنیت خاصی در مورد اخلاق می‌باشند، که از وضعیت موجود جامعه و نیز حقوق آن دسته از افرادی که از قدرت به خاطر تحمیل هر آنچه که ارزش‌های اخلاقی را تشکیل می‌دهد، پشتیبانی می‌کنند. در عین حال هر کدام از شاخه‌های تفکر راست‌نومتمایل است که ماهیت انسان را به عنوان چیزی که در نهایت مخلوقی فاسد و شرور می‌باشد، در نظر آورد. علاوه بر عقیده‌ای که این نظریه در مورد ماهیت نوع انسان دارد، یک جامعه می‌بایستی، صحیح را از غلط تعریف و تفکیک کند تا این که بتواند به عملکرد صحیح پاداش داده و موضوع مهم‌تر این که اعمال و افعال غلط را مجازات کند. اگر چنین رویکردی در جرم‌شناسی مطرح نمی‌شد یک نقص عمومی قانون و مقررات حاصل می‌شد. همانند اغلب نظریات جرم‌شناسی محبوبیت جرم‌شناسی راست جدید را نمی‌توان از محیط سیاسی اطراف آن تفکیک کرد. شهرت سیاسی، بحث و جدل‌های مربوط به اجرای قانون و مقررات و نیز اعلام نیاز برای اعمال مجازات‌های سنگین‌تر در عرصه سیاسی به وسیله بسیاری از نظرات رویکردهایی که شرح دادیم قانونی و مشروع تلقی شده‌اند. به طور خلاصه می‌توان به عنوان راهکارهای اصلاحی در جهت تعدیل سیاست‌های کیفری تقنینی پیشنهادات اصلاحی ذیل را ارائه نمود:

۱- کاهش مداخله حقوق کیفری در رفتارهای نابهنجار اجتماعی ۲- تحدید جرم‌انگاری‌های افراطی و غیرضروری ۳- جرم‌انگاری بر اساس انتظارات و مطالبات عمومی جامعه ۴- توجه نظام تقنینی بر کاهش آسیب‌های اجتماعی نظیر فقر، اعتیاد، بیکاری از طریق انسجام بخشی به وظایف نهادهای متولی امر ۵- عدم تلاش مقنن برای تغییر نگرش مردم با توسل به روش‌های قهرآمیز و سزاگرایانه. ۶- کاهش مصلحت‌گرایی مقنن از طریق عنوان‌سازی‌های مجرمانه نوین.



منابع

- ۱- ابرند آبادی، علی حسین، (۱۳۹۲)، امنیت مدار شدن جرم شناسی، نشریه آموزه های حقوقی، سال سوم، شماره ۱۰.
- ۲- دورکیم، امیل، (۱۳۶۹)، درباره تقسیم کار اجتماعی، ترجمه پرهام، باقر، بی جا، نشر کتابسرای بابل.
- ۳- طاهری، سمانه، (۱۳۹۲)، سیاست کیفری سخت گیرانه، چاپ اول، تهران، نشر میزان.
- ۴- کوسن، موریس، (۱۳۸۵)، جرم شناسی، ترجمه صدیق، میر روح الله، تهران، نشر دادگستر.
- ۵- گارلند، دیوید، (۱۳۹۷)، فرهنگ کنترل جرم و نظم اجتماعی در جامعه معاصر، ترجمه ملک محمدی، حمیدرضا، تهران، نشر بنیاد حقوقی میزان.
- ۶- نجفی توانا، علی، دارابی، شهرداد، (۱۳۹۵)، درآمدی بر جرم شناسی راست جدید و گرایش های آن، مجله تحقیقات حقوقی آزاد، دوره نهم، شماره ۳۴.
- ۷- ویلسن، جیمز، کلینگ، جورج ال، (۱۳۸۲)، نظریه پنجره های شکسته، نشریه حقوق قضایی دادگستری، شماره ۴۳.
- ۸- هیتز، فیونا، وایت، رابرت، (۱۳۸۳)، جرم و جرم شناسی، مترجم سلیمی، علی و همکاران، قم، انتشارات حوزه و دانشگاه.
- ۹- هیتز، فیونا، وایت، رابرت، (۱۳۸۹)، درآمدی بر جرم و جرم شناسی، ترجمه صدیق، میر روح الله، چاپ سوم، تهران، نشر دادگستر.
- 10- Hirschi, Travis and Michael Gottfredson, (1980), Understand crime, Beverly Hills: sage publications.
- 11- Hirschi, Travis, (1969), Causes of delinquency, Berkeley and Los Angeles: university of colifornia press.
- 12- Tame c, (1991), Freedom, responsibility and justice: the criminology of the new right, in stenson, k, and cowell, D, (eds), the politics of crime control, London.



Examining the basics of new right criminology

D.r Mohammadreza Elahimanesh¹ / Bahareh Mojdehi²

Abstract

The purpose of this study is to investigate the basics of new right criminology. Studies have shown that the new right-wing criminology view considers the practical implementation of penal policies to be based on the control and management of those groups in society that have more similarities with the lower classes. The New Right Criminology imposes austerity on criminals. This policy, in order to control delinquency, generally targets perpetrators of sexual and violent crimes, especially repeat offenders, and imposes severe penalties, including severe and lengthy punishments. Time emphasizes this group of criminals. The New Right approach is an innovative measure, and is more of a public policy of monitoring and controlling social irregularities and petty crimes than a matter of harsh punishment or violent treatment of offenders by the police. In other words, we see the inspiration of a new right-wing approach to broken window theory and the zero-tolerance strategy. The New Right approach is more of a specific political orientation than a principled, coherent and rational one. If such an approach were not taken in criminology, a general flaw in law and regulation would result. In general, as with most criminological theories, the popularity of the New Right criminology cannot be separated from the political environment around it.

keywords: New Right Criminology, Zero Tolerance Strategy, Broken Window Theory.

¹ Assistant Professor and Faculty Member, Faculty of Law, Islamic Azad University, North Tehran Branch.

m.elahimanesh92@yahoo.com

²PhD student in Criminal Law and Criminology, Faculty of Law, Islamic Azad University, North Tehran Branch. (Corresponding Author)

bahare.mojhdehi@gmail.com

